

با نام و یاد خدا

کتاب



کلاس نهم

تهیه شده توسط وبسایت [بتافایل](#)



ستایش

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

قلمرو زبانی: کزین: مخفف که از این / برگزشتن: عبور کردن، بالاتر رفتن / اندیشه در مصراع دوم نهاد / ایهام: خداوند در دو معنی ۱- آفریننده ۲- "وند" در خداوند دو معنا دارد. اگر در معنی الله به کار رود وند مفهوم توصیف دارد و اگر در معنی صاحب به کار رود در معنی شباهت است. / خداوند جان و خرد: گروه اسمی [خداوند: هسته]

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: جان، خرد و اندیشه / شاید بشود در مصرع دوم نوعی تشخیص برای اندیشه **قلمرو فکری:** با نام خدایی آغاز می‌کنیم که آفریننده روح و عقل و آدمی است؛ هیچ فکری نمی‌تواند از این اندیشه بالاتر و برتر برود.

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

قلمرو زبانی: خداوند: صاحب / نام: اسامی انسان‌ها و تمام موجودات / جای: مکان / ترکیب وصفی: خداونده روزی ده - خداوند رهنمای

قلمرو ادبی: تکرار: واژه خداوند

قلمرو فکری: او خدایی است که آفریننده همه چیز است؛ جهان مادی و جهان آخرت، خدایی که روزی می‌رساند و راه را به ما نشان می‌دهد.

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

قلمرو زبانی: کیوان: سیاره زحل / گردان سپهر: آسمان گردان و چرخنده {در گذشته باور بر این بود که زمین ثابت است و خورشید به دور آن می‌چرخد} / فروزنده: روشن کننده / ناهید: سیاره زهره / مهر: خورشید / ترکیب اضافی: خداوند کیوان - خداوند سپهر گردان - فروزنده ماه - فروزنده ناهید - فروزنده مهر / ترکیب وصفی: سپهر گردان / کل بیت: یک گروه اسمی [هسته: خداوند]

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: کیوان، سپهر، ماه، ناهید، مهر

قلمرو فکری: خداوند همه چیز را آفریده است؛ کیوان بالاترین سیاره آسمان، آسمان گردنده، ماه پر نور و سیاره ناهید و خورشید

به بینندگان، آفریننده را

نبینی، مَرَنجان دو بیننده را

قلمرو زبانی: بیننده: چشم، بینندگان جمع آن است / مرنجان: اذیت نکن / دوبیننده: دو چشم / بینندگان:

متمم / آفریننده و دوبیننده: مفعول / نبینی و مرنجان: فعل / کل بیت: دو جمله

قلمرو ادبی: واج آرای "ن" / تلمیح به آیه (لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار) چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند.

قلمرو فکری: تلاش برای دیدن خداوند کار بیهوده‌ای است و این کار به جز آزرده و رنجاندن چشم‌ها، فرجامی ندارد.

نیابد بدو نیز، اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه

قلمرو زبانی: بدو: به او / برتر: بالاتر / جایگاه: مکان / نیابد: فعل / بدو: (به او) حرف اضافه و متمم / "او" در

مصراع دوم: نهاد / برتر: مسند / راه نیافتن: نشناختن، کنایه از ناتوانی و سردرگمی / فعل در مصراع دوم حذف شده است. "برتر از نام و جایگاه" گروه مسندی است و "برتر" هسته است

قلمرو ادبی: راه نیافتن اندیشه: کنایه از ناتوانی

قلمرو فکری: مسائلی است که با چشم دیده می‌شود. از این روی، آنچه که فراتر از دیدن و احساس انسان باشد،

غیر قابل درک و فهم است. / قرابت معنایی با بیت اول [مفهوم: ناتوانی انسان از شناخت ذات خداوند]

ستودن نداند کس او را چو هست

میان، بندگی را ببايدت بست

قلمرو زبانی: ستودن: ستایش کردن / نداند: نمی‌تواند (دانستن در قدیم به معنای توانستن نیز به کار می‌رفته

است) / میان: کمر / ببايدت: بر تو لازم است، "ت" ضمیر پیوسته دوم شخص مفرد است. در خواندن این واژه

دقت شود که به خاطر حفظ آهنگ و ریتم شعر، حرف "د" خوانده نشود. (به صورت "ببايت" بخوانید) / ستودن:

مصدر / نداند: فعل / گس: نهاد / بیت: سه جمله

قلمرو ادبی: میان بستن: کنایه از آماده شدن برای کاری / هست و بست: جناس

قلمرو فکری: چون خداوند را آنچنان که شایسته اوست، نمی‌توانیم بشناسیم، پس آن چنان که شایسته اوست، وی را نمی‌توانیم ستایش کنیم. بنابراین، باید چون و چرا درباره خداوند را کنار بگذاریم و کمر بندگی برای اطاعت خداوند ببندیم.

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش، دل پیر، برنا بود

قلمرو زبانی: ز: مخفف "از" / برنا: جوان / هر که: هر کس، واژه "هر" همیشه صفت مبهم است / هر که: نهاد / توانا

و دانا هر دو مسند هستند / ز: حرف اضافه / دانش: متمم / برنا: مسند / بود: فعل اسنادی / بیت سه جمله

قلمرو ادبی: پیر و برنا: تضاد

قلمرو فکری: انسان دانا و آگاه در انجام کارها موفق و پیروز است. آگاهی و دانش سبب شادابی و نشاط دل انسان می‌شود.

شاهنامه، فردوسی

واژه نامه

بیننده: چشم، کسی که می‌بیند. در شعر فردوسی مقصود از "بینندگان"، دو چشم یا چشمان است.

ستودن: ستایش کردن

مهر: خورشید

میان: کمر، میان بستن: آماده شدن برای کاری

ناهید: ستاره زهره

اعلام

ابوالقاسم فردوسی: فردوسی در روستای باژ، واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی‌اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن مانع از ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر(ص) نشد. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه رنج کشید و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، به سال ۴۱۱ ه.ق درگذشت و در توس به خاک سپرده شد. فردوسی در پاسداشت زبان فارسی، نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

درس ۱: آفرینش همه تنبیه خداوندِ دل است

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

قلمرو زبانی: بامداد: صبح زود / لیل: شب / نهار: روز / خوش: مسند / بود: فعل اسنادی / دامن صحرا: نهاد / دو جمله

قلمرو ادبی: لیل و نهار: تضاد / بهار و نهار: جناس / تناسب: بامداد، لیل و نهار - صحرا و بهار

قلمرو فکری: در صبح زود اوّل بهار که طول شب و روز آن یکسان است، رفتن به صحرا و تماشای گل‌های زیبای بهاری، لذّت بخش است.

آفرینش همه تنبیه خداوندِ دل است

دل، ندارد که ندارد به خداوندِ اقرار

قلمرو زبانی: آفرینش: آفریده‌های جهان / تنبیه: هوشیار کردن / خداوند دل: صاحب دل (انسان عارف) / دل در مصراع دوم: احساس و عاطفه / اقرار: اعتراف / آفرینش: مشتق / که در مصراع دوم به معنی کسی که، ضمیر مبهم است / همه: بدل

قلمرو ادبی: واج آرایی "د" / که و به: جناس / دل: مجازاً احساس و عاطفه / تکرار: خداوند / دل ندارد کنایه از آگاهی ندارد

قلمرو فکری: تمام پدیده‌های آفرینش برای آگاه کردن انسان‌های عارف است و اگر کسی وجود خدا را انکار کند و به خدا ایمان نیاورد، ذوق و احساسی ندارد.

این همه نقشِ عجب، بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بُود بر دیوار

قلمرو زبانی: عجب: عجیب و شگفت‌انگیز / وجود: هستی / فکرت: فکر و اندیشه ["ت" اینجا ضمیر نیست و جزء کلمه است] / این همه نقش عجب: گروه اسمی است (این: صفت اشاره / همه: صفت مبهم / نقش: هسته / عجب: صفت بیانی)

قلمرو ادبی: در و دیوار: مراعات نظیر / دیوار وجود: اضافه تشبیهی / بر و در: جناس / تشبیه: آدمی بی‌فکر

همانند نقاشی روی دیوار است وجه شبه بی‌احساس و فاقد شعور بودن است. / وجود (هستی) به خانه‌ای تشبیه شده است که در و دیوار دارد، خانه که مشبه به است حذف شده است پس آرایه از نوع استعاره است.

قلمرو فکری: هر کسی که با این همه نقش‌ها و پدیده‌های شگفت انگیز هستی به آفریننده‌ی آنها نیندیشد، همانند عکس و تصویر روی دیوار، بی‌احساس و بی‌روح است.

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح‌اند

نه همه مستمعی، فهم کند این اسرار

قلمرو زبانی: تسبیح: نیایش کردن، خدا را به پاکی یاد کردن / مستمع: شنونده / فهم: درک / اسرار: جمع سرّ،

رازها / کوه، دریا و درختان: نهاد / این اسرار: مفعول

قلمرو ادبی: کوه و دریا و درختان: مراعات نظیر / بیت تلمیح دارد به آیه (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) / تشخیص: کوه و دریا و درختان در تسبیح‌اند.

قلمرو فکری: همه موجودات هستی در حال نیایش خداوند هستند، اما هر شنونده‌ای این راز را درک نمی‌کند.

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند:

آخر ای خفته، سر از خوابِ جهالت، بردار؟

قلمرو زبانی: مرغان: پرندگان / خفته: غافل و بی‌خبر / جهالت: نادانی / "ت" در خبر، نهاد است / خفته: صفت

جانشین اسم: ای انسان خفته. / "ت" در واژه "خبرت" نهاد است / هست: فعل غیراسنادی به معنای

"داری" / سر: مفعول / خواب جهالت: متمم

قلمرو ادبی: خواب، سحر و خفته: مراعات نظیر / سر و سحر: جناس / خواب جهالت: اضافه تشبیهی / سر از

خواب برداشتن: کنایه از آگاهی و بیداری / تشخیص: سخن گفتن مرغان سحری

قلمرو فکری: آیا خبر داری که پرندگان سحری به هنگام صبح می‌گویند: ای انسان غافل، از بی‌خبری و نادانی، رها شو.

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

قلمرو زبانی: حیف: افسوس، دریغ / "حیف" نقش مسند دارد. / "ی" در خوابی، به معنی "هستی" فعل اسنادی است.

قلمرو ادبی: بنفشه و نرگس: مراعات نظیر / چو بنفشه: تشبیه / در و سر: جناس / بنفشه در این بیت نماد

غفلت و سر افکندگی / نرگس، نماد بینایی و آگاهی است / سر غفلت در پیش گرفتن: کنایه / تشخیص: بیدار

بودن نرگس، نادان بودن بنفشه

قلمرو فکری: تا کی می‌خواهی مانند گل بنفشه در غفلت و نادانی به سر ببری. حیف است که تو بی‌خبر و غافل باشی و گل نرگس بیدار و آگاه باشد.

که تواند که دهد میوهٔ آوان از چوب؟
یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟

قلمرو زبانی: الوان: جمع لون، رنگ‌ها / گل صد برگ: نوعی گل سرخ با گلبرگ‌های پُر پَر. / هر دو مصراع، استفهام انکاری است. / صد برگ: صفت مرگب

قلمرو ادبی: چوب: مجازاً درخت / گل و خار: تضاد / پرسش انکاری: هر دو مصراع / مراعات نظیر: میوه، گل، خار

قلمرو فکری: تنها خداوند بزرگ است که می‌تواند از چوب درخت، میوه‌های رنگارنگ و از خار، گل‌های سرخ زیبا، پدید آورد.

عقل حیران شود از خوشهٔ زرین عنب
فهم، عاجز شود از حقهٔ یاقوتِ انار

قلمرو زبانی: حیران: سرگردان / عنب: انگور / حقه: ظرفی کوچک، که در آن جواهری نگهداری شود. / یاقوت: سنگی قیمتی به رنگ‌های سرخ، زرد و کبود / خوشهٔ زرین عنب: خوشهٔ زرین: ترکیب وصفی / خوشهٔ عنب: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: حیران شدن عقل و عاجز بودن فهم: تشخیص / عنب و انار: مراعات نظیر / حقهٔ یاقوت انار: اضافه تشبیهی (دانه‌های انار به کیسه‌ای پر از یاقوت تشبیه شده است).

قلمرو فکری: عقل از زیبایی خوشه طلایی انگور، متحیر و فهم از درک زیبایی و ظرافت دانه‌های انار که مانند یاقوتی سرخ و ارزشمند، می‌درخشد، ناتوان است.

پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز
ماه و خورشید مُسَخَّر کند و لیل و نهار

قلمرو زبانی: تقدیر: سرنوشت، فرمان خدا / مسخّر: رام و مطیع

قلمرو ادبی: لیل و نهار: تضاد / ماه و خورشید: مراعات نظیر / تلمیح به "و سخر لکم الشمس و القمر"

قلمرو فکری: خداوند پاک و بی‌عیب با فرمان خود، تمام پدیده‌ها و موجودات را (ماه و خورشید و شب و روز را) مطیع خود کرده است.

تا قیامت سخن‌آندر کرم و رحمت او

همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

قلمرو زبانی: کرم: بخشش، بزرگواری / رحمت: مهربانی / "تا" حرف اضافه است و قیامت، متمم. / کرم و رحمت او: متمم/ گفته نیاید: فعل

قلمرو ادبی: تضاد: یکی در معنی اندک و هزار در معنی بسیار /

قلمرو فکری: اگر همه مردم تا روز قیامت دربارهٔ بخشش و لطف خداوند سخن بگویند باز هم یکی از هزاران لطف و رحمت خداوند، گفته نمی‌شود.

نعمتت بار خدایا، ز عدد بیرون است

شُکرِ انعام تو هرگز نکند شکرگزار

قلمرو زبانی: انعام: بخشش، نعمت دادن / انعام: چهارپایان / بار: آفریننده، خالق، نیکوکار / "ت" در نعمت: مضاف الیه / هرگز: قید منفی

قلمرو ادبی: نعمت، شکر، انعام، و شکرگزار: مراعات نظیر / ز عدد بیرون بودن: کنایه از بی‌شمار بودن

قلمرو فکری: پروردگارا نعمت‌های تو قابل شمارش نیست و هیچ انسان شکرگزاری نمی‌تواند، شکر نعمت‌های بی‌کران تو را به جای آورد.

سعدیا، راست زوان گوی سعادت بُردند

راستی کن که به منزل نرسد، کج رفتار

قلمرو زبانی: راست روان: انسان‌های درست کار / گوی: توپ کوچک / کج رفتار: انسان بدکار / سعدی: مناد و "ا"

: ندا / راست روان: مرکب ("ان" جمع در ساختمان اسم دخالتی ندارد.) / کج رفتار: مشتق. مرکب و صفت

جانشین اسم (انسان کج رفتار)

قلمرو ادبی: که و به: جناس / گوی سعادت: اضافه تشبیهی / گوی بردند: کنایه از دست یافتن و سبقت گرفتن

قلمرو فکری: ای سعدی! انسان‌های درست کار، به سعادت و خوش بختی می‌رسند، بنابراین تو هم انسانی صادق و راستگو باش، زیرا انسان‌های بدرفتار به هدف و مقصودشان نمی‌رسد.

خود ارزیابی (صفحه ۱۴ کتاب درسی)

۱- چند نمونه از جلوه‌های زیبایی آفرینش و نعمت‌های خدا را در درس، بیابید و بیان کنید.

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم، عاجز شود از حقه یاقوت انار

که تواند که دهد میوه آلوان از چوب؟

یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟

پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز

ماه و خورشید مُسخر کند و لیل و نهار

۲- مفهوم آیه ۴۴ سوره اِسرائ "آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر موجودی که در آنهاست، او را می‌ستایند." با

کدام بیت درس، تناسب دارد؟

یعنی چیزی در جهان نیست، مگر آنکه خدا را تسبیح کند و به پاکی بستاید، لیکن شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح‌اند

نه همه مستمعی، فهم کند این آسرار

۳- پیام بیت پایانی شعر را توضیح دهید. راست گویی و کردار راست باعث خوشبختی و آرامش انسان و دروغ

گفتن باعث شکست و ناکامی می‌شود.

دانش ادبی: تشبیه، جان‌بخشی و مراعات نظیر

پیش از این با تفاوت "زبان" و "ادبیات" آشنا شدیم و دانستیم که هرگاه بخواهیم منظور خود را زیباتر و دلنشین‌تر بیان کنیم، از ادبیات بهره می‌گیریم. به همین دلیل است که ادبیات را زبان هنری یا زبان برتر می‌نامند. شعر، جلوه‌ای از زبان ادبی است. در درسی که خواندیم، شاعر از برخی آرایه‌ها برای ایجاد زیبایی و جذابیت در زبان هنری، استفاده کرده است. مانند:

تشبیه:

عقل حیران شود از خوشه زرین عَنَب
فهم، عاجز شود از حَقُّه یاقوتِ انار

جان بخشی و مراعات نظیر:

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح اند
نه همه مستمعی، فهم کند این آسرار

گفت‌وگو (صفحه ۱۴ کتاب درسی)

۱- درباره پیام این درس با هم گفت‌وگو کنید.

۱- آفریده‌های خدا برای آگاه کردن دل انسان‌های صاحب دل هستند. ۲- همه آفریده‌ها در حال تسبیح خداوند هستند. ۳- مرغان سحر به انسان غافل می‌گویند که از خواب غفلت و بی‌خبری بیدار شود. ۴- خداوند از هر عیب و نقصی دور است و...

۲- جلوه‌هایی از زیبایی منطقه و محل زندگی خود را ذکر کنید و درباره عبرت آموزی آنها بحث کنید.
محل زندگی من بسیار زیباست این منطقه کوه‌های بلند با صخره‌های صاف و دره‌های عمیق و کوهپایه‌های نسبتاً هموار دارد. دره‌ها پر از آب و کوهپایه‌ها پوشیده از درخت‌های میوه هستند. در کوه‌ها علف و گل‌های رنگارنگ می‌روید و چشمه‌های جوشان با آب‌های زلال جاری می‌شود. زیبایی آفرینش که انسان را محو تماشا می‌کند و انسان را به خالق هستی رهنمون می‌سازد.

واژه شناسی

گاهی تغییر در یک صدا (مصوت)، موجب تغییر معنای یک واژه می‌شود. به عنوان نمونه، واژه "إنعام" به معنی بخشش و واژه "أنعام" به معنی چارپایان است و یا واژه "آخِر" به معنی دیگر و واژه "آخِر" به معنی پایان است.

فعالیت‌های نوشتاری (صفحه ۱۵ کتاب درسی)

۱- مترادف واژه‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

شگفت = عجب

آگاهی = تنبیه

ستایش خداوند = تسبیح

شنونده = مستمع

نادانی = جهالت

انگور = عنب

رام = مسخر

روز = نهار

مقصد = منزل

خوشبختی = سعادت

۲- در بیت‌های زیر از کدام عناصر زیبایی سخن، استفاده شده است؟

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند:

آخر ای خفته، سر از خوابِ جهالت، بردار؟

تشخیص (جان بخشی به اشیا): حرف زدن مرغ سحر

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

تشبیه: انسان، مخاطب: (در این مصراع غایب است) مشبه، چو: ادات تشبیه، بنفشه: مشبه به، سر غفلت در

پیش داشتن: وجه شبه آرایه تضاد هم در خواب و بیدار

۳- بیت دوم درس را در یک بند، توضیح دهید. آفریده‌های خدا بسیار متنوع و گوناگون هستند. این آفریده‌ها با

نظم و فلسفه خاصی آفریده شده‌اند. انسان‌های عاقل با دیدن زیبایی‌های طبیعت و آفریده‌های خدا، به وجود

خالق بی‌همتا پی می‌برند. یعنی آفریده‌های خدا باعث آگاه شدن انسان عاقل می‌شوند. کسی که به وجود

خداوند اعتراف نمی‌کند اصلاً دل ندارد.

حکایت: سفر

روزی پیر ما، با جمعی از همراهان به در آسیابی رسید. افسار اسب کشید و ساعتی درنگ کرد؛ پس به همراهان گفت: "می‌دانید که این آسیاب چه می‌گوید؟، می‌گوید: معرفت این است که من در آنم. گرد خویش می‌گردم و پیوسته در خود سفر می‌کنم، تا هر چه نباید، از خود دور گردانم!"

(اسرار التوحید، محمد بن منور)

قلمرو زبانی: افسار: لگام، دهنه / پیر ما: منظور شیخ ابوسعید ابوالخیر، عارف قرن دوم هجری است / درنگ: توقف / معرفت: شناخت خدا

قلمرو ادبی: تشخیص: آسیاب حرف می‌زند / در خود سفر می‌کنم: به شناخت خود می‌پردازم کنایه است.
قلمرو فکری: اسب را نگه داشت و مدتی در آن مکان توقف کرد. / می‌گوید: شناخت آن چیزی است که من انجام می‌دهم. / دور خودم می‌گردم و مدام در درون خودم سفر می‌کنم تا چیزهایی را که نباید در من باشد (مسائل منفی)، از خود دور کنم.)

واژه‌نامه

إنعام: بخشش، نعمت دادن

پیر: مُرشد، راهنما

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش کردن

تقدیر: فرمان خدا، قسمت و سرنوشتی که خداوند برای بندگان خود معین فرموده است.

تنبيه: هوشیار کردن، آگاه ساختن کسی بر کاری

حُقه: جعبه، ظرفی کوچک که در آن جواهر یا چیزهای دیگر نگهداری می‌شود.

عجب: شگفت‌آور، عجیب

عزیز: ارجمند، گرامی، یکی از صفات خداوند

عَنْب: انگور

کج رفتار: کسی که رفتاری نادرست دارد.

مُسَخَّر: رام و مطیع

معرفت: شناخت، علم

الوان: جمع لون، رنگ‌ها

کلیات سعدی: به مجموعه آثار سعدی می‌گویند که شامل: گلستان، بوستان، غزلیات، قطعات، قصاید و... است که در یک جلد کتاب گرد آمده است.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید: کتابی است در احوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر که محمدبن منور (یکی از نوادگان وی) آن را نگاشته است.



درس ۲: عجایبِ صنْعِ حق تعالی

این درس به توصیف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد. توصیف یعنی وصف نمودن و جزئیات و ویژگی‌های یک پدیده را بازگو کردن. در وصف پدیده‌ها، توجّه به عنصر تخیل مانند تشبیه و تشخیص و... اهمیت بسزایی دارد. در خواندن این گونه متن‌ها، از لحن توصیفی و آهنگی آرام و لطیف، بهره می‌گیریم. همچنین دقّت در مفهوم جمله‌ها در نوع بیان آهنگ کلام، مؤثر است. لحن توصیفی با هدف شرح و توصیف خصوصیات و ویژگی‌های پدیده‌ها به کار گرفته می‌شود.

بدان که هرچه در وجود است، همه صنْعِ خدای تعالی است.^۱ آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوه‌ها و بیابان‌ها و نهرها و آنچه در کوه‌هاست، از جواهر و معادن و آنچه بر روی زمین است، از انواع نباتات و آنچه در برّ و بحر است، از انواع حیوانات و آنچه میان آسمان و زمین است، چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح و علامات‌ی که در هوا پدید آید، همه عجایبِ صنْعِ حق تعالی است^۲ و این همه آیات حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات، تفکر کن.^۳

قلرو زبانی: صنْع: آفرینش / خدای تعالی: خداوند بلند مرتبه، توجه شود که واژه خدای را باید ساکن خواند. / بر: رو، بالا / نهر: رود / جواهر: جمع جوهر، گوهرها، سنگ‌های قیمتی / معادن: جمع معدن / نباتات: جمع نبات، گیاهان / برّ: خشکی / بحر: دریا / میغ: ابر / قوس قزح: رنگین کمان / علامات: جمع علامت، نشانه‌ها / پدید آید: به وجود آید، آشکار شود / اندر: در / آیات: جمع آیه، نشانه‌ها / تو را فرموده است: به تو دستور داده است / "را" در جمله "تو را فرموده است" معنای "به" دارد = "به تو فرموده است"؛ بنابراین "تو" در این جمله متمم است. / "وی" در عبارت "آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است"، ضمیر شخصی است که مرجع آن "زمین" است. در گذشته برای اشاره به غیر انسان به جای "آن"، از "وی" (ضمیر شخصی) نیز استفاده می‌شد.

قلرو ادبی: مراعات نظیر: "ماه، آفتاب و ستاره"، "کوه، زمین و بیابان"، "میغ، باران، برف، تگرگ، رعد و برق، قوس قزح" / تضاد: "آسمان و زمین"، "بحر و بر"

قلرو فکری: آگاه باش که هرچه آفریده شده و به وجود آمده، آفریده خدای بلند مرتبه است. / اتفاقاتی که در آسمان رخ می‌دهد، (پدیده‌های طبیعی همچون توفان و...) همه از شگفتی‌های آفرینش خداوند بلند مرتبه است. /^۳ که به تو فرمان داده تا در آنها بنگری. (تفکر کنی.)

در زمین، نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است^۱ و جوانب وی فراخ گسترانیده^۲ و از زیر سنگ‌های سخت، آب‌های لطیف روان کرده، تا بر روی زمین می‌رود و به تدریج بیرون می‌آید.

در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد،^۳ بلکه هزار رنگ شود.

قلمرو زبانی: در زمین: به زمین / به تدریج: کم کم / چون: مانند / دیبا: نوعی پارچه نفیس و گران قیمت بوده است. / "چون" هر گاه به معنای "مانند" باشد، حرف اضافه است و واژه پس از آن متمم به حساب می‌آید؛ مانند "زمین چون دیبای هفت رنگ گردد." در این نمونه "دیبای هفت رنگ" متمم است.

قلمرو ادبی: تشبیه: زمین به دیبا تشبیه شده است.

قلمرو فکری:^۱ به زمین نگاه کن و در آن بیندیش که چگونه آن را زیر پای تو گسترده است. /^۲ اطراف آن را گسترده ساخته است. /^۳ مانند پارچه ابریشمین (از گل‌های فراوان) رنگارنگ می‌شود.

نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یکدگر نیکوتر؛ هر یکی را آنچه به کار باید، داد^۴ و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند.^۵ در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند.

قلمرو زبانی: مرغان: پرندگان (در گذشته مرغ به معنای پرنده بوده است؛ اما امروزه یک نوع پرندۀ خانگی است) / هریکی به شکلی دیگر: هر کدام را با ظاهری متفاوت خلق کرده است / هر یکی را آنچه به کار باید، داد: به تمام آنها، هرچه لازم داشته است، بخشیده است. / چون: چگونه / بچه را چون نگاه دارد: چگونه از بچه‌اش مواظبت کند / آشیان خود چون کند: چگونه لانه بسازد. / "را" در "هریکی را" به معنای "به" آمده است = به هر یکی؛ بنابراین "هریکی" متمم است.

قلمرو ادبی: تضاد: هوا (آسمان) و زمین / واژه‌های زیادی تکرار شده است.

قلمرو فکری:^۱ یکی از دیگری زیباتر و بهتر /^۲ به هر کدام، هر چیز که لازم داشت، عنایت فرمود. /^۳ به هر کدام یاد داده که غذای خود را چگونه به دست آورد و بچه را چگونه نگهداری کند تا بزرگ شود و لانه خود را چگونه بسازد.

اگر در خانه‌ای شوی که به نقش و گچ، گنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن گویی و تعجب کنی^۱ و همیشه در خانه‌ی خدایی، هیچ تعجب نکنی! و این عالم، خانه‌ی خداست و فرش وی، زمین است و لکن سقفی بی‌ستون و

این، عجب‌تر است و چراغِ وی ماه است و شعله‌ی وی آفتاب و قندیل‌های وی ستارگان و تو از عجایب این، غافل؛ که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی‌گنجد.^۲

قلمرو زبانی: شوی: وارد شوی، بروی / به نقش و گچ گنده کرده باشند: با گچ، نقش برجسته = (ابزار زدن) ایجاد و پر از نقش و نگار کرده باشند / صفت آن گویی: از آن تعریف می‌کنی / عالم: جهان / بس: بسیار / مختصر: کوچک، اندک / نمی‌گنجد: جا نمی‌گیرد. / "شوی" چون به معنای "بروی" آمده است، فعل غیراسنادی است.

قلمرو ادبی: تشبیه: عالم به خانه خدا، زمین به فرش، ماه به چراغ، آفتاب به شعله، ستارگان به قندیل‌ها تشبیه شده است. / "مختصر بودن چشم" کنایه از کوتاه‌بین بودن و نگاه عمیق نداشتن / تکرار: است، تو، وی و... .

قلمرو فکری: اگر وارد خانه‌ای شوی که گچ کاری شده باشد و نقش‌های زیبا بر آن باشد. مدت زمان درازی از آن تعریف می‌کنی و به حیرت می‌افتی. / ولی سقف آن (آسمان) ستونی ندارد و این شگفت‌انگیزتر است و چراغ این خانه ماه است و نور و روشنایی آن از خورشید و چراغ آویزهای آن ستارگان هستند و تو از این شگفتی‌ها که در این خانه است بی‌خبر هستی؛ زیرا خانه بسیار بزرگ است و چشم تو کوچک و محدود بین است و قدرت دیدن این همه زیبایی را ندارد.

و مثَل تو چون مورچه‌ای است که در قصر مَلِکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی‌بیند و از جمالِ صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلِکِ وی، هیچ خبر ندارد.

قلمرو زبانی: مَلِک: پادشاه / جمال: زیبایی / سریر: تخت پادشاهی / مَلِک: فرمانروایی، پادشاهی / مورچه: متمم / سوراخی: مفعول (چه چیزی را دارد؟ = سوراخی) / مرجع ضمیر شخصی "وی"، قصر است.

قلمرو ادبی: تشبیه (چون به معنای مانند، از ادات تشبیه است) / مراعات نظیر: قصر، سریر، غلامان، مَلِک، مَلِک.

قلمرو فکری: از زیبایی ظاهری کاخ و زیادی خدمتکاران و تخت پادشاهی آن آگاهی ندارد.

اگر خواهی به درجه مورچه قناعت کنی، می‌باش و اگر نه، راهت داده‌اند تا در بستان معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی؛ چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

قلمرو زبانی: درجه: مقام / قناعت: قانع بودن، راضی بودن / می‌باش: باش / راهت داده‌اند: تو را راه داده‌اند، به تو راه داده‌اند / "ت" در راهت ضمیر دوم شخص پیوسته یا متصل است / بستان: بوستان، باغ / مدهوش: سرگشته، بیهوش / متحیر: شگفت‌زده. /

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: بستان معرفت (شناخت و معرفت به بوستان تشبیه شده است.) / کنایه: راه دادن کنایه از اجازه دادن.

قلمرو فکری: اگر می‌خواهی همچون مورچه به زندگی بسیار محقر و کوچک بسنده کنی، پس همین گونه که زندگی می‌کنی ادامه بده و در غیر این صورت، تو را در باغ شناخت خداوند راه داده‌اند تا نگاه کنی. چشم دل را بگشا تا شگفتی‌های آن را ببینی و پس از آن سرگشته و حیران شوی.

کیمیای سعادت، امام محمد غزالی

خودارزیابی (صفحه ۲۰ کتاب درسی)

۱- کدام بخش درس، به روز رستاخیز، اشاره دارد؟

در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

۲- عبارت "هر یکی را آنچه به کار باید، داد" را توضیح دهید.

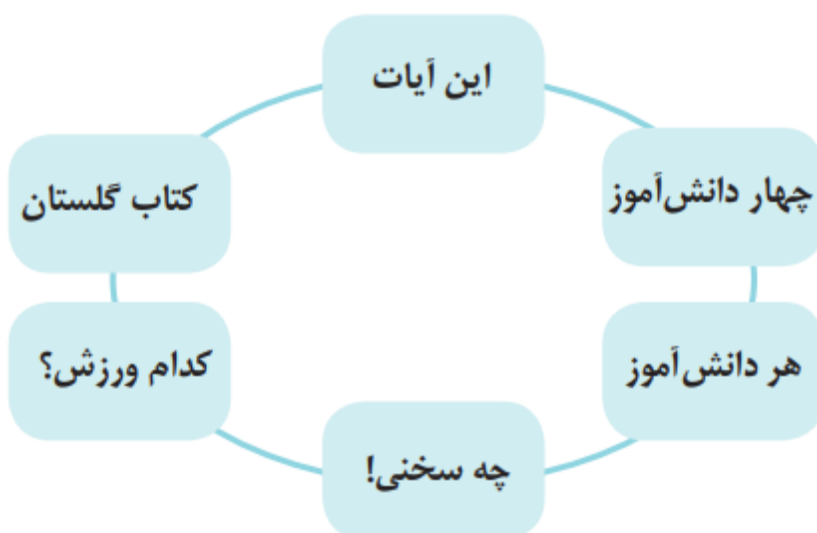
خداوند طبق عدل و داد، هر چیزی را که مورد نیاز آفریده‌هایش هست، در اختیارشان قرار داده تا بتوانند زندگی کنند. هیچ یک از آفریده‌های خدا بدون حکمت، بدون برنامه و بی‌هدف خلق نشده‌اند. خدای بزرگ همه آفریده‌ها را با برنامه و هدفمند خلق کرده است.

۳- بند "... و مثل تو چون مورچه‌ای ..." چه ارتباطی با درک شگفتی‌های آفرینش دارد؟

اگر انسان بخواهد آفریده‌های هستی را درک کند همه هستی را به عنوان یک نظام کلی می‌بیند. در این نظام کل، نظام‌های کوچکتری نیز وجود دارد که در ارتباط با نظام کل هستند. نظام‌های کوچک از زاویه دید انسان‌ها تعریف می‌شود یعنی چیزی را که ما از نگاه خودمان به اطراف داریم. پس اگر بخواهیم کل هستی و نظام کل را درک کنیم باید معرفت و شناختمان را از خالق هستی بیشتر کنیم.

دانش زبانی: وابسته‌های گروه اسمی ۱

در پایه هشتم خواندیم که اسم به عنوان هسته گروه، وابسته‌هایی دارد. این نوع از وابسته‌ها اگر پیش از اسم آورده شوند و مفاهیمی چون اشاره، شمارش، پرسش، تعجب و... را بیان کنند به آنها وابسته‌های "**پیشین**" می‌گویند و اگر پس از اسم به کار روند و ویژگی‌های اسم را بازگو کنند، آنها را وابسته‌های "**پسین**" می‌نامند. مانند:



مانند:

وابسته‌های پیشین	هسته	وابسته‌های پسین
–	دیوار	باغ
–	مقاله	خوب
همان	گروه	موفق
هر	درس	کتاب

گفت‌وگو (صفحه ۲۱ کتاب درسی)

۱- دربارهٔ زیبایی‌های آفرینش که در کتاب‌های دیگر به ویژه قرآن کریم خوانده یا شنیده‌اید، گفت‌وگو کنید.
در مورد زنبور عسل، عنکبوت و... می‌توانید تحقیق کنید.

۲- دربارهٔ جملهٔ "همیشه در خانهٔ خدایی، هیچ تعجب نکنی!" گفت‌وگو کنید.
انسان در دنیایی زندگی می‌کند که پر از شگفتی آفرینش است. امام محمد غزالی مثالی آورده است: اگر ما وارد ساختمان پر نقش و نگاری شویم، حیرت زده می‌شویم و تعجب می‌کنیم چگونه است که در خانه خدای بزرگ زندگی می‌کنیم و تعجب نمی‌کنیم و حیرت زده نمی‌شویم.

فعالیت‌های نوشتاری (صفحه ۲۱ کتاب درسی)

۱- مترادف واژه‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

سرگشته: حیران

رنگین کمان: قوس قزح

آفرینش: صنع

تخت: سریر

ابر: میغ

فرش: بساط

شناخت: معرفت

۲- در عبارت‌های زیر، هسته و نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

الف) سنگ سخت و آب لطیف

سنگ (هسته)

سخت (وابسته پسین - صفت بیانی)

آب (هسته)

لطیف (وابسته پسین - صفت بیانی)

ب) این همه آیات

این (وابسته پیشین - صفت اشاره)

همه (وابسته پیشین - صفت مبهم)

آیات (هسته)

ج) چه خلقت شگفت انگیزی!

چه (وابسته پیشین - صفت تعجبی)

خلقت (هسته)

شگفت انگیزی! (وابسته پسین - صفت بیانی)

د) کدام مستمع آگاه است؟

کدام (وابسته پیشین - صفت پرسشی)

مستمع (هسته)

۳- پیام متن زیر را بنویسید.

“این عالم، خانه خداست؛ چراغ وی ماه است و شعله وی آفتاب و تو از عجایب این، غافل؛ که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر”

شناخت خدا و تلاش برای شناخت از طریق دیدن آفریده‌های خدا

شعر خوانی: پرواز

در پيله تا به کی، بر خويشتن تنی؟

پرسيد کرم را، مرغ از فروتنی

قلمرو زبانی: تنی: می‌تنی / فروتنی: تواضع و خاکساری (در اینجا به معنای غرور است.) / پرسيد کرم را: از کرم

پرسيد / تنی: می‌تنی (مضارع اخباری)

قلمرو ادبی: تناسب: کرم- تنی / تشخیص: مرغ پرسيد

قلمرو فکری: مرغ خانگی از کرم ابريشم پرسيد که چرا درون پيله، به دور خودت تار می‌بافی؟

تا چند مُنزوی، در گنج خلوتی؟

در بسته تا به کی، در مَحَبَس تنی؟

قلمرو زبانی: منزوی: گوشه‌گیر / محبس: جای حبس، زندان.

قلمرو ادبی: تشخیص و تشبیه: محبس تن

قلمرو فکری: تا چه زمانی می‌خواهی تنهایی در گوشه‌ای بنشینی و در زندان پيله و تن، خودت را زندانی کنی؟

در فکر رستنم -پاسخ بداد کرم-

خلوت نشسته‌ام زین روی، مُنحني

قلمرو زبانی: رستن: رهایی، آزادی / خلوت: تنهایی / منحنی: خمیده. / کرم: نماد انسان‌های پویا که به فکر تغییر

و پیشرفت هستند.

قلمرو ادبی: تشخیص: کل بیت

قلمرو فکری: کرم پاسخ داد: به فکر رهایی و آزادی هستم و به این دلیل است که درون پيله به شکل خمیده نشسته‌ام = (حالت اندیشیدن).

همسال‌های من، پروانگان شدند
جستند از این قفس، گشتند دیدنی

قلمرو زبانی: جستند: آزاد شدند، پریدند، خلاص شدند. / دیدنی: شایسته دیدن، زیبا. / دیدنی: مسند / "گ" در پروانگان: واج میانجی

قلمرو فکری: هم سن و سال‌های من به پروانه تبدیل شدند و از این قفس = (پيله)، رهایی پیدا کردند و به پرواز درآمدند و به پرنده‌های دیدنی و زیبا تبدیل شدند.

در حبس و خلوت، تا وارهم به مرگ
یا پر بر آورم، بهر پریدنی

قلمرو زبانی: حبس: زندان / خلوت: تنهایی / وارهم: رهایی یابم، رها شوم / بهر: برای، به خاطر. / پر برآورم: مضارع التزامی / بهر: حرف اضافه / پریدنی: متمم

قلمرو ادبی: تضاد: در حبس بودن و وارهدیدن / تناسب: حبس، خلوت، وارهدیدن / واج‌آرایی: "ر"

قلمرو فکری: من تنها در خلوتی نشسته‌ام تا با مردن، رهایی پیدا کنم یا آنکه پر و بالی برای پرواز در بیاورم.

اینک تو را چه شد، کای مرغ خانگی
کوشش نمی‌کنی، پَرّی نمی‌زنی؟

قلمرو زبانی: اینک: حالا، اکنون / کای: که ای

قلمرو ادبی: تناسب: پر، مرغ / تشخیص: ای مرغ خانگی

قلمرو فکری: ای مرغ خانگی، برای تو چه اتفاقی افتاده است که پرواز نمی‌کنی، حتی تلاشی هم برای پرواز کردن انجام نمی‌دهی؟

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

آیات: جمع آیه، نشانه‌ها، علامت‌ها، هر عبارت قرآن که بدان وقف کنند.

بساط: فرش، گستردنی، هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

تدریج: آهسته آهسته، درجه به درجه پیش رفتن

تعالی: بلند پایه، بلند مرتبه

جواهر: جمع جوهر، گوهرها

چون: چگونه

دیبا: پارچه ابریشمی رنگین

رستن: نجات یافتن، رها شدن

سَریر: تخت، اورنگ

صُنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن

عنایت: بخشایش الهی، مورد توجه قرار دادن

فروتن: افتاده، متواضع

قناعت: خرسند بودن به مقدار کم، خشنود بودن از آنچه که روزی انسان است.

قندیل: مشعلی که از سقف آویزان کنند؛ چراغ آویز، چراغ دان

قوس قُزَح: رنگین کمان

لطیف: نیکو، پاکیزه

مَحَبَس: زندان

مَدِهوش: سرگشته، سرگردان

مُلک: پادشاهی، مملکت، فرمانروایی، سرزمین

مُنزوی: گوشه نشین، آن که از مردم کناره می‌گیرد.

میغ: ابر، سحاب

نباتات: جمع نبات، گیاهان

وارهیدن: آزاد شدن، رها شدن

محمد غزالی: (۵۰۵-۴۵۰ ه. ق) از دانشمندان معروف دوره سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه نظامیه تدریس کرد. در طابریان توس درگذشت و همانجا مدفون شد. از آثار او می‌توان به "کیمیای سعادت"، "نصيحة الملوك" و "احياء العلوم الدين" اشاره کرد.

نیما یوشیج: (۱۳۳۸-۱۲۷۶ ه. ش) در دهکده یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصه وجود گذاشت. کودکی او در دامن طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه و ادامه تحصیل وارد مدرسه سنلویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام "نظام وفا" او را در خط شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به "افسانه"، "ای شب"، "قصه رنگ پریده" و... اشاره کرد. نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعت، با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعه خود پرداخته است. از او به عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود. علی‌اسفندیاری (نیما یوشیج): (۱۳۳۸-۱۲۷۶ ه. ش) در دهکده یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصه وجود گذاشت. کودکی او در دامن طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه و ادامه تحصیل وارد مدرسه سنلویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام "نظام وفا" او را در خط شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به "افسانه"، "ای شب"، "قصه رنگ پریده" و... اشاره کرد. نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعت، با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعه خود پرداخته است. از او به عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود.

کیمیای سعادت: کتابی است اخلاقی و دینی به زبان فارسی تألیف محمد غزالی. نویسنده عمده محتویات آن را از کتاب دیگر خود به نام "احياء العلوم" که به عربی نوشته شده بود، به طور خلاصه به فارسی نقل کرده است.

درس ۳: مثل آینه، کار و شایستگی

متن‌های تعلیمی، با هدف آموزش و اندرز، نوشته شده‌اند، از این رو، خواننده باید آهنگ و لحن متناسب با فضای تعلیمی را رعایت کند. در لحن تعلیمی، خواننده با حفظ روحیه نیک اندیشی و خیرخواهی، نرمی و ملایمت در گفتار را به کار می‌گیرد. حفظ آرامش و نرم گفتاری، بر تأثیر کلام اندرزی می‌افزاید، البته گاهی اندرز و تعلیم با زنهار و پرهیز، همراه است و نباید آن را با لحن دستوری و فرمان، یکی دانست.

مثل آینه

نوجوانی، تولد دوباره انسان است. در این مرحله پر تب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه‌ای دیگر نیز هست؛ نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید: کیست و چگونه است؛ از همین جاست که دوستی و پیوند با دیگران آغاز می‌شود.

این ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می‌کند تا به خودشناسی برسد. دیگران، زبان نقد او و پنجره‌هایی هستند که در برابر دیدگان پرسشگر وی، گشوده شده‌اند.

قلمرو زبانی: تب و تاب: شور و هیجان / پیوند: ارتباط / دیدگان: ج دیده، چشم‌ها / گشوده شده‌اند: باز شده‌اند / ترکیب وصفی: تولد دوباره انسان - دیدگان پرسشگر وی
قلمرو ادبی: تشبیه: نوجوانی تولد دوباره انسان است - دیگران زبان نقد او و پنجره‌هایی هستند که... / جناس: تب و تاب / تشخیص: دیدگان پرسشگر / تناسب: زبان، دیدگان
قلمرو فکری: در زندگی خودشناسی بسیار ارزشمند است. و ما این سخن را نوشتیم و گفتیم. دیگر خود دانی که به این کار پردازی یا نه.

دوستان واقعی، راه نیک بختی را به ما نشان می‌دهند و همراهان خوبی برای شکوفایی بهتر هستند. آنها مثل آینه، همان قدر که خوبی‌ها را پیش چشم می‌آورند، عیب‌ها را هم به ما می‌نمایانند و مهم‌تر آنکه این همه را بی‌صدا و بی‌هیاهو، باز می‌گویند. رسم دوستی، شکستن آینه نیست؛ درست آن است که فرصت باز اندیشی و خود شکوفایی را پدید آوریم و گامی به سوی فراتر رفتن برداریم.

قلمرو زبانی: می‌نمایانند: نشان می‌دهند / هیاهو: سر و صدا / رسم: آیین و روش
قلمرو ادبی: تشبیه: آنها مثل آینه همان قدر که / کنایه: خوبی‌ها را پیش چشم می‌آورند: خوبی‌ها را

می‌گویند / تضاد: خوبی‌ها - عیب‌ها / کنایه: گامی به سوی فراتر رفتن برداریم: پیشرفت کنیم
قلمرو فکری: این بند به ویژگی‌های دوستان واقعی اشاره می‌کند.

آینه، چون نقش تو بنمود راست
خود شکن، آینه شکستن خطاست
نظامی گنجهای

قلمرو زبانی: نقش: صورت، تصویر / بنمود: نشان داد / راست: واقعی، حقیقی / خود شکن: غرور را از بین ببر
/ بیت: سه جمله

قلمرو ادبی: "خودشکن" دارای آرایه کنایه است. معنای نزدیک آن شکستن خود است و معنای دور آن، از بین بردن غرور و تکبر است / آینه: نماد دوست صادق و بی‌ریا. / تضاد: راست - خطا / ضرب المثل: کل بیت
قلمرو فکری: اگر آینه عیب و نقص‌هایت را به تو نشان داد، آن را نشکن، بلکه عیب و نقص‌هایت را برطرف کن، زیرا از بین بردن و شکستن آینه اشتباهی بزرگ است.

کار و شایستگی

جوانی، گه کار و شایستگی است
گه خودپسندی و پندار نیست

قلمرو زبانی: گه: مخفف گاه، زمان / شایستگی: لیاقت / خودپسندی: غرور / پندار: تصور باطل، افکاری که معمولاً
اشتباهند / جوانی: نهاد / گه کار و شایستگی: مسند / است: فعل اسنادی / گه خودپسندی و پندار: مسند /
نیست: فعل اسنادی / بیت دو جمله

قلمرو ادبی: تضاد: است و نیست / تکرار: گه / مراعات نظیر: جوانی، کار، شایستگی
قلمرو فکری: دوره جوانی دوره‌ای است که باید توانایی و لیاقت خود را نشان بدهی. این زمان، زمان غرور و
خودپسندی و افکار باطل داشتن نیست.

چو بفروختی، از که خواهی خرید؟
متاع جوانی به بازار نیست

قلمرو زبانی: که: چه کسی / متاع: کالای با ارزش / که: متمم / خواهی خرید: فعل مستقبل (آینده) / متاع
جوانی: نهاد / بازار: متمم / نیست: به معنای "وجود ندارد"؛ بنابراین فعل اسنادی نیست.

قلمرو ادبی: آرایه تشبیه در "متاع جوانی" دیده می‌شود. جوانی به کالایی تشبیه شده است که در بازار نیست / تناسب: متاع، بازار، خرید / واج‌آرایی: "خ" / تضاد: فروختن و خریدن / پرسش انکاری: چو بفروختی، از که خواهی خرید؟

قلمرو فکری: اگر جوانی را از دست بدهی، هرگز آن را از کسی نمی‌توانی بخری؛ زیرا این کالا در بازار وجود ندارد.

غنیمت بشمر، جز حقیقت مجوی

که باری است فرصت، دگر بار نیست

قلمرو زبانی: غنیمت شمر: قدر بدان / شمر: شمار، بشمار / حقیقت: واقعیت، راستی / مجوی: جستجو نکن / باری: یک بار، یک دفعه / فرصت: نهاد / "نیست": فعل اسنادی نیست؛ زیرا در اینجا به معنای "وجود ندارد" آمده است. / بیت: ۴ جمله

قلمرو ادبی: تکرار واژه "بار" برای تأکید است

قلمرو فکری: قدر جوانی را بدان و فقط جویای حقیقت باش؛ زیرا فرصت جوانی، تنها یک بار است و تکرار نمی‌شود.

مپیچ از ره راست، بر راه کج

چو در هست، حاجت به دیوار نیست

قلمرو زبانی: مپیچ: منحرف نشو، کج نشو / ره: مخفف راه / حاجت: نیاز / بیت: سه جمله

قلمرو ادبی: کنایه: مپیچ از ره راست بر راه کج آرایه وجود دارد - مصرع دوم نیز معنی کنایی دارد / تضاد: راست - کج / جناس: بر - در

قلمرو فکری: از راه راست به راه کج منحرف نشو و تلاش کن که همیشه در راه راست قدم برداری، وقتی که راه راست وجود دارد، نیازی به راه کج نیست. خانه‌ای که در دارد، نیازی نیست که از بالای دیوار وارد خانه شویم.

ز آزادگان، بردباری و سعی

بیاموز، آموختن عار نیست

قلمرو زبانی: آزادگان: جوانمردان / بردباری: صبوری / عار: ننگ / "آموختن" مصدر و "بیاموز" فعل امر است.

می‌دانید که گاهی افعال با همزه می‌آیند و چنانچه بخواهیم فعل امر از آنها بسازیم، باید حرف "ب" را به ابتدای آن بیفزاییم. گاهی افزودن حرف "ب"، به همزه، تلفظ را مشکل می‌کند؛ بنابراین برای سهولت، از حرف "ی"

میانجی بهره می گیریم. مثال: آموختن: آموز؛ بیاموز / آشامیدن: آشام؛ بیاشام

قلمرو ادبی: ضرب المثل: آموختن عار نیست.

قلمرو فکری: صبر و شکیبایی را از انسان‌های آزاده بیاموز؛ زیرا آموختن عیب و ننگ نیست. (مفهوم کلی: دعوت به تلاش و شکیبایی)

به چشم بصیرت به خود در نگر

تو را تا در آئینه، زنگار نیست

قلمرو زبانی: بصیرت: بینایی / درنگر: نگاه کن / زنگار: زنگ‌زدگی / درنگر: فعل امر / آئینه: متمم / زنگار: نهاد / نیست: فعل غیر اسنادی به معنای "وجود ندارد". / بیت: دو جمله

قلمرو ادبی: تشبیه: شاعر دل نوجوان را به آئینه‌ای مانند کرده است که هنوز زنگار گناه در آن نیست؛ اما واژه "دل" حذف شده است. [این آرایه را در متوسطه دوم فرا می‌گیرید] / کنایه: به چشم بصیرت در خود نگریستن: خود را اصلاح کردن / تناسب: چشم، بصیرت، درنگر

قلمرو فکری: با آگاهی از خود، به خودت نگاه کن. ارزش‌های ذاتی خودت را کشف کن، قبل از اینکه پیر شوی و فرصت جوانی‌ات را از دست بدهی و قلب پاک و بی آلاشت آلوده به زنگار شود و نتوانی حقایق را ببینی.

همی دانه و خوشه، خروار شد

ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

قلمرو زبانی: همی: شکل دیگری از حرف "می" که در قدیم به کار می‌رفت / خروار: واحد شمارش وزن، به معنای زیاد (تقریباً معادل سیصد کیلو) / دانه و خوشه: نهاد / خروار: مسند / شد: فعل اسنادی / آغاز: متمم / هر خوشه: نهاد / خروار: مسند / نیست: فعل اسنادی / بیت: دو جمله

قلمرو ادبی: آرایه تکرار در واژه‌های "خوشه" و "خروار"

قلمرو فکری: دانه‌ها به خوشه و خوشه‌ها به خروار تبدیل می‌شوند و در ابتدا هیچ خوشه‌ای خروار نبوده است. تو نیز سعی و تلاش کن و مرحله به مرحله به دانش و ارزش‌های خود اضافه کن، چون دانش و صفات خوب در انسان یک باره به دست نمی‌آید، بلکه با تلاش و کوشش و به مرور زمان اضافه می‌شود.

همه کار ایام، درس است و پند

دریغا که شاگرد هشیار نیست

قلمرو زبانی: ایام: جمع یوم، روزها، روزگار / دریغا: افسوس / شاگرد: منظور انسان‌ها هستند / هشیار: مخفف هوشیار / همه کار ایام: نهاد / درس و پند: مسند / است: فعل اسنادی / شاگرد: نهاد / هشیار: مسند / نیست: فعل اسنادی / بیت: سه جمله

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: درس، پند، شاگرد / تشبیه: کار ایام مانند درس است / تلمیح: ما اکثر العبر و اقل الاعتبار: عبرت‌ها چه بسیارند و عبرت‌پذیران اندک.
قلمرو فکری: کار روزگار پند و اندرز است؛ اما افسوس که برخی از انسان‌ها شاگرد هوشیاری برای روزگار نیستند. (مفهوم کلی: دعوت به درس و عبرت گرفتن از رخدادهای زمانه)

پروین اعتصامی

خودارزیابی (صفحه ۲۷ کتاب درسی)

۱- نویسنده به چه نوع ارتباط‌هایی در دوران نوجوانی اشاره کرده است؟

نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه‌ای دیگر نیز هست، رابطه‌ای به نام دوستی و پیوند، رابطه‌ای که وابسته به نیاز درونی است، نیازی که به نوجوان کمک می‌کند تا به خود شناسی برسد.

۲- ویژگی‌های مشترک آئینه و دوست را بیان کنید.

هر دو واقعیت‌هایی شخصی را نشان می‌دهند، راستگو هستند، اندازه و حد خود را نگه می‌دارند، نه زیاده‌گویی می‌کنند نه کم‌گویی، به دنبال برجسته کردن نکات مثبت جهت تقویت و نشان دادن نکات منفی جهت برطرف کردن هستند.

۳- به نظر شما چه ارتباطی میان دو بخش نثر و شعر درس وجود دارد؟

نثر این درس به زبان ساده، ارتباط و راه‌های ارتباط با دیگران را بیان می‌کند. همچنین انسان را به خودشناسی دعوت می‌کند و زبان نقد و تفکر نقادانه را مطرح می‌کند، زیرا انسان‌ها با نقد شدن، نقص‌های خود را برطرف می‌کنند و شعر درس نیز همین ویژگی‌ها را با زبانی دیگر بیان می‌کند. این شعر انسان را به خودشناسی و قدر جوانی را دانستن دعوت می‌کند و می‌گوید، دوستان مانند آئینه هستند و ما باید قدر این دوره از زندگی را بدانیم.

دانش ادبی: پرسش انکاری

به بیت زیر، توجه کنید:

“چو بفروختی، از که خواهی خرید؟

متاع جوانی به بازار نیست”

گاهی برای تأکید بر سخن و گاهی برای رد یا نفی آن، پرسشی را مطرح می‌کنیم. همان‌گونه که می‌بینید در مصراع اوّل بیت بالا، پرسشی مطرح شده است. مقصود گوینده آن نیست که جوانی را از چه کسی خواهی خرید؟! شاعر خود از این موضوع آگاه است. قصد او تأکید بر انکار این موضوع است که دورهٔ جوانی، قابل خرید و فروش نیست؛ چنانچه از این دوره به خوبی بهره‌گیری، به هیچ روی، نمی‌توانی آن را جبران کنی؛ یا اگر شخصی به دیگری بگوید: “من کی این حرف را زدم”، منظور او این است که من این حرف را نزده‌ام. به این گونه پرسش‌ها “پرسش انکاری” می‌گویند.

گفت‌وگو (صفحهٔ ۲۷ کتاب درسی)

۱- درباره مفهوم جمله “المؤمنُ مرآةُ المؤمن” و ارتباط آن با درس بحث و گفت‌وگو کنید.

معنی جمله: “مؤمن آینه مؤمن است”. آینه وظیفه‌ای دارد. وظیفه آن صداقت و راست‌گویی و انعکاس واقعیت‌ها است. آینه بدون این که به کس دیگری سرما را انتقال دهد. بدون اینکه که آبروی کسی را از بین ببرد و بدون این که عیب‌ها و اطلاعات دیگران را در اختیار ما قرار دهد با ما برخورد می‌کند. انسان‌ها نیز می‌توانند مانند آینه باشند. عیب و نقص یکدیگر را بدون داد و فریاد و نیز همان‌گونه که هست به همدیگر بگویند. مواظب رازهای هم دیگر باشند، مواظب آبروی انسان‌های دیگر باشند و...

۲- بیت زیر، کدام ضرب‌المثل را به یاد می‌آورد؟ دربارهٔ ارتباط آنها، توضیح دهید.

همی دانه و خوشه، خروار شد

ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

اندک اندک جمع گردد، وانگهی دریا شود.

هم ضرب المثل و هم شعر افزایش منطقی را یادآور می‌شوند و گسترش تدریجی با تلاش و کوشش را متذکر می‌شوند.